

دین و آزادی



گفت و گو با آیت ... مصباح یزدی

اشاره:

بحث از رابطه دین و آزادی یکی از بحث‌های جدی در محافل علمی و فرهنگی در سال‌های اخیر است. در شماره پیشین مجله مبلغان بخشی از سؤالات مطرح شده در این موضوع با پاسخ‌های آیت الله مصباح یزدی تقدیم گردید.

آنچه پیش رو دارید متن سخنرانی آیت الله مصباح یزدی است که در نشست نهم کانون گفتمان دینی ایراد گردیده و پس از اندکی تلخیص تقدیم می‌گردد. در پایان پرسش‌هایی از سوی مخاطبان مطرح شده و توسط سخنران محترم پاسخ داده شده است.

مقدمه

مسئله آزادی بحث‌های فراوانی دارد و موضوعی نیست که امروز و دیروز مطرح شده و یا فقط در کشور ما مورد بحث واقع شده باشد. بیش از چندین قرن است که این موضوع به صورت‌های مختلف در سطح جهانی مطرح شده است. در این باره کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده که تهیه فهرستی از این‌ها خود کتاب بزرگی می‌شود.

آزادی مورد بحث

موضوع آزادی که این روزها در جامعه ما مطرح است، آزادی به معنای فلسفی و عرفانی و حتی به معنای

چه رسد به سایر اصطلاحات فلسفی و عرفانی که جای خودش را دارد. آن چه در این جا مورد بحث است، آن نوع آزادی است که دولت از آن حمایت می‌کند و اگر کسی متعرض این آزادی شد، دولت او را سر جای خود می‌نشانند و اگر تخلف کرد با او برخورد می‌شود.

چه آزادی‌هایی است که دولت باید آن‌ها را برای جامعه تضمین کند؟ مردم تا چه حد حق دارند در رفتار اجتماعی‌شان - تا آن جا که به دیگران مربوط است - طوری آزادانه رفتار کنند که دولت نتواند جلوی آن‌ها را بگیرد؟! در این جا چنین چیزهایی مورد بحث واقع می‌شود. اگر کسی خواست در جامعه لباس مخصوصی بپوشد مثلاً با لباس زیر در خیابان راه برود، آیا دولت حق دارد جلوی او را بگیرد یا نه؟ یا اگر خانمی خواست سر برهنه در جامعه ظاهر شود یا بدنش را کاملاً نپوشاند، این آزادی را دارد یا نه؟ این‌ها محل بحث است که اگر تخلف شود، دولت جلوی آن را می‌گیرد.

آن کسی که می‌گوید این آزادی‌ها نیست باید جلوی این طور چیزها را

اخلاقی نیست. به عبارت دیگر در این مباحث صحبت نمی‌شود که آیا اخلاقاً خوب است انسان آزاد باشد و پای‌بند به هوس‌ها و تقیدات بی‌جا نباشد یا نه. به هر حال این بحث چه جواب مثبت داشته باشد چه جواب منفی، از مباحث سیاسی و اجتماعی روز به شمار نمی‌رود. لیبرال‌ترین افراد هم می‌گویند که شما در زندگی شخصی خود هر برنامه‌ای می‌خواهید داشته باشید، هر چه را می‌خواهید استفاده کنید و هر چه را می‌خواهید ترک کنید و هر تقیدی که می‌خواهید داشته باشید. این که یک کسی زاهدانه زندگی کند، فرض کنید گوشت نخورد، لباس نپوشد، کم بخوابد، انواع ریاضت‌ها را بکشد به ما مربوط نیست و کسی نمی‌گوید خلاف آزادی است؛ بلکه خودش یک مصداق برای آزادی است؛ زیرا او در زندگی فردیش هر جور خواسته رفتار کرده است و ارزش‌گذاری بر این رفتار که خوب است یا بد باید در محافل اخلاقی مورد بررسی قرار گیرد.

در بحث‌های سیاسی و اجتماعی، صحبت از این گونه آزادی‌ها نیست؛

است و قوانینی در مورد آن وضع می شود که دولت باید آن را اجرا کند.

مرز آزادی

در هیچ نظامی - تا آن جایی که اسم نظام می شود روی آن گذاشت - و در هیچ مکتب و ایدئولوژی، آزادی مطلق پذیرفته نشده است. یعنی این که هر کسی در اجتماع هر کاری دلش می خواهد بکند ولو قتل نفس دیگران باشد، هیچ عاقلی چنین چیزی را نپذیرفته است. همه فی الجمله قبول دارند که در زندگی اجتماعی افراد محدودیت هایی وجود دارد. کلام در تعیین مرز این آزادی ها و محدودیت هاست و این که انسان ها چه اندازه آزادند؟

در پاسخ به این سؤال جواب هایی داده شده است:

الف) آزادی برای افراد هست تا آن جا که قانون جلوی او را بگیرد. این یکی از جواب هایی است که از دیرباز در محافل علمی و حقوقی مطرح بوده است، اما با بحث های عمیق تری به این بحث می رسیم که شما خودتان هم حتی برای قانون گذار قانون وضع می کنید. آیا این به آن معنا نیست که

بگیرد و آن هایی که می گویند نه، آزادی است و هر کسی می خواهد از این آزادی ها استفاده می کند و هیچ کس حق تعرضی به آن ها ندارد و اگر کسی متعرض آن ها شد دولت جلوی او را می گیرد، می گویند: «به تو چه؟ در آزادی های مردم دخالت نکن.»

محدوده این بحث به مسائل سیاسی و حرکت های مختلفی که در جامعه انجام می گیرد و به نحوی جنبه اجتماعی دارد می رسد. یعنی مسائلی که مربوط به رفتار خود فرد نیست. اگر چیزی به نحوی مربوط به زندگی خود فرد باشد و از حیطة زندگی او تجاوز نکند محل این بحث ها نیست.

انسان ها در چهار دیواری خانه شان آن جا که کسی نمی بیند، هر طوری رفتار کنند محل بحث این آزادی ها نیست که مثلاً آیا آزاد هستند در زندگی شخصی شان - آن جا که هیچ ارتباطی با دیگران ندارند - هر طوری که بخواهند رفتار کنند؟

این محل بحث است که هر فردی به هر حال باید به نحوی با زندگی اجتماعی مردم ارتباط داشته باشد که دولت ضامن تامین و تنظیم آن زندگی

قانون‌گذار حق ندارد یک سری از قانون‌ها را وضع کند؟ اگر برای هر قانون‌گذاری یک سلسله محدودیت‌هایی قائل شدند ما نیز می‌گوییم قانون‌نمان قانون اسلام است و در اسلام یک چنین محدودیت‌هایی وجود دارد. اصلاً کسی حق ندارد به ما چیزی بگوید. این خلاف آزادی نیست، برای این که آزادی بود تا مرز قانون و قانون اسلام جلویش را می‌گیرد. این‌ها دیگر نمی‌توانند به ما حرف بزنند که چرا اسلام این آزادی‌ها را به مردم نداده است.

آقا شما خودتان گفتید: آزادی تا مرز قانون؛ قانون ما این است و حتی اگر قانون ظالمانه‌ای هم بود، براساس این منطق نمی‌شود جوابش را داد. الآن در بعضی جاها قوانین ظالمانه‌ای را اجرا می‌کنند. ما می‌گوییم باید با این جور رفتارهای ظالمانه و قوانین ظالمانه مبارزه کرد، اما آن منطق نمی‌تواند برای این قوانین پاسخی داشته باشد. زیرا می‌گوید آزادی هست تا قانون آن را محدود کند. خوب می‌گویند؛ این قانون، پس یک جواب دیگری باید داد.

ب) آزادی هست تا آن جا که به حقوق دیگران تجاوز نشود. به نظر می‌رسد این جواب یک مقدار کارآمدتر از قبلی است. یعنی اگر انسان‌ها حقوقی دارند اما در قانون نیامده، به این‌ها هم نباید تعرض شود. ولی باز این، کارساز نهایی نیست برای این که سؤال می‌شود این حقوق کدام‌اند؟ آن حقوقی که همه انسان‌ها دارند و هیچ قانونی نباید آن‌ها را محدود کند چند تا و چه حقوقی است؟ چه کسی آن‌ها را تأیید کرده است؟ به چه دلیل این‌ها حقوق مطلق است که هیچ تغییری بر نمی‌دارد؟! این حقوق معروف است مثل حق حیات، حق مساوات در مقابل قانون و چیزهایی از این قبیل. ادعاهای دیگری هم شده که خیلی بیش‌تر از این‌هاست و در اعلامیه حقوق بشر هم ذکر شده است.

ما باید حقوق تعریف شده‌ای داشته باشیم و بدانیم که این حقوق برای همه افراد ثابت هست و هیچ قانونی هم حق ندارد این حقوق را نادیده بگیرد. بر همین اساس است که اعلامیه حقوق بشر تنظیم شده و یک

اعلامیه حقوق بشر هم تصریح شود که مجازات اعدام مطلقاً باید ممنوع شود و همه دولت‌ها هم امضا کنند، چه پشتوانه منطقی دارد؟

در این زمینه، هم از طرف کشورهای اسلامی و هم از طرف کشورهای شرقی و فرهنگ‌های دیگر، بحث‌ها و کنفرانس‌ها و کنگره‌های جهانی برقرار شده و درباره این‌ها بحث‌ها کرده‌اند. از جمله چندی پیش در مصر درباره اعلامیه حقوق بشر از دیدگاه اسلام بحث شد، نمایندگان هم از ایران به آن جا رفتند، و حقوق‌دانان مسلمان اعلامیه‌ای براساس اسلام تنظیم کردند که با آن اعلامیه جهانی حقوق بشر معروف تفاوت دارد.

به هر حال این سؤال مطرح است که شما به چه دلیل می‌گویید این‌ها یک حقوقی است فوق همه قانون‌ها؟ فرض کنید این‌ها را قبول کردیم از کجا معلوم یک حق دیگری نباشد؟ وقتی معیار ثابتی نیست، چه کسی گفته است مثلاً حقوقی که همه بشر نباید داشته باشند پنج تاست یا شش تا، شاید هفت تا باشد یا شاید چهار تا باشد. این چه معیاری است برای تعیین‌اش؟ پس این

سلسله حقوق فوق قانون خاص مشخص کرده است تا بگوید: قوانینی که این حقوق را رعایت نمی‌کنند معتبر نیستند. ولی اشکال‌های جدی در اعلامیه حقوق بشر وجود دارد که این جا محل بحث ما نیست و نمی‌توانیم به آن پردازیم. این اعلامیه هم از تناقض درونی رنج می‌برد یعنی موادش در عمل تعارض پیدا می‌کند و هم از پشتوانه منطقی برخوردار نیست.

صرف این که شما می‌گویید مجازات‌های خشونت‌آمیز باید مطلقاً ترک شود به چه دلیل است؟ یعنی دست دزد نباید بریده شود، تازیانه نباید به کسی زده شود، قصاص نباید انجام بگیرد، مجازات در حد جریمه مالی و زندان شود، و امثال این‌ها فقط ادعاهایی است.

این که هیچ نوع مجازات به اصطلاح خشونت‌آمیزی جایز نیست، چه پشتوانه منطقی دارد؟ در بسیاری از نظام‌های حقوقی دنیا الآن مجازات اعدام لغو شده و طرفداران حقوق بشر در صدد هستند که سایر کشورها را وادار به حذف مجازات اعدام از قوانین خود کنند. بر فرض که در

چگونه باید حقوق اشخاص تعیین شود؟ صرف این که همه باید برابر باشند، این دلیل نمی شود.

اگر کسی بگوید یک طفل هفت ساله با یک مرد هفتاد ساله که عمری را در یک راهی زحمت کشیده، از نظر قانون، حقوق مساوی داشته باشند، و یا کسی که در یک رشته‌ای فوق تخصص دارد باید با یک کارگر ساده حقوقش یکی باشد به صرف این که همه باید برابر باشند، این دلیل نمی شود.

ج) سخن لیبرال‌ها در تعیین مرز آزادی این است که مرز آزادی هر فردی تا آن جاست که به آزادی دیگران لطمه نزند. این یک اصل کلی است. هر جا دیدیم آزاد بودن کسی با آزادی دیگران اصطکاک پیدا کرد، آن جا باید جلوی او را بگیریم؛ ولی تا به آزادی دیگران لطمه نزده آزادی، حق افراد است و باید محفوظ باشد.

گاهی تعبیرات عجیب و غریبی در این جا به کار می‌برند مانند: «آزادی فوق همه چیز است؛ فوق دین، فوق قانون و فوق مبانی اخلاقی است.» و چیزهایی از این قبیل.

این سخن که مرز آزادی، مزاحم

هم جواب منطقی صحیحی نیست که ما بگوییم آزادی هست تا مادامی که به حقوق دیگران تجاوز نشود.

این جواب منطقی نیست؛ زیرا ما باید معیاری داشته باشیم که او بگوید چه چیزی حق هست و چه چیزی حق نیست و شما چنین معیاری ارایه ندادید و این معیار در اعلامیه حقوق بشر وجود ندارد. این جواب عملاً کارساز نیست؛ برای این که هر جا بگوید این خلاف حقوق هست یک نفر می‌گوید نه به نظر ما خلاف حقوق نیست. از دیدگاه اسلامی چنین چیزی نیست. مثلاً آن جایی که ارث زن با مرد تفاوت دارد، آقایان می‌گویند براساس برابری در مقابل قانون که یکی از اساسی‌ترین حقوق انسان است، این قانون غلط است که ارث زن و مرد تفاوت داشته باشد. ولی مسلمان‌ها می‌گویند: براساس معارفی که ما داریم اصلاً حق زن همین است و بیش از این نیست. و یا در آن جایی که زن بر مرد حقی دارد، حق مرد همین است و باید در مقابل قانون تعظیم کند.

پس باید یک معیاری داشته باشیم که حق را تعیین و مشخص کند که

حقی داشتید مزاحم آزادی دیگران بشوید؟ می‌گویید: او کار بدی می‌کرد. می‌گویید: خوب اگر بد است برای خودش هست به دیگران که ضرر نمی‌زد. مزاحمتی با آزادی دیگران نداشت. تو چه حقی داشتی جلوی او را بگیری؟

آیا این جواب برای عقلای عالم قابل قبول است؟ اگر کسی بخواهد از روی نادانی یا فشار زندگی به هر حال خودکشی کند، ما برویم نجاتش بدهیم، گناه کردیم یا خدمت؟ یک کار اخلاقی ارزشمندی انجام دادیم یا نه؟ شما گفتید: مرز آزادی این است که مستعرض آزادی دیگران نشود، پس دیگران حق ندارند جلوی آزادی او را بگیرند. اگر می‌خواهد خودکشی کند باید بگذارد.

ممکن است این حرف را بپذیرند و بگویند کسی حق ندارد جلوی او را بگیرد. می‌خواهد خودکشی کند بگذارد جلوی او را بگیرد. سؤال دوم این است که می‌گویید ضرر به آزادی دیگران می‌زند. سؤال اینجاست که آیا باید مستقیماً ضرر بزند یا اگر با واسطه به آزادی دیگران لطمه بزند، آن هم باید

آزادی دیگران شدن است، در محافل لیبرال دنیا جواب پسندیده‌ای به حساب می‌آید و این گونه دایره آزادی خیلی توسعه داده می‌شود؛ ولی در این جاها هم سؤال‌های اساسی وجود دارد مثل اینکه: آیا شما که طرفدار این تز هستید، اگر دیدید یک کسی می‌خواهد وسط خیابان خودش را آتش بزند یا از یک ساختمان چند طبقه خودش را پرت کرده و خودکشی کند، این که به دیگران لطمه نمی‌زند - فرض کنیم اصلاً همسر و فرزندی هم ندارد که حالا بگوییم کشتن این به آن‌ها ضرر می‌زند و شاید گاهی به نفع آن‌ها هم باشد، چون بیمه پول خون او را می‌دهد و آن‌ها هم به یک نان و نوایی می‌رسند - آیا واقعاً مردم و دولت حق دارند دستش را بگیرند و نگذارند خودکشی کند یا نه؟ این غیر از این است که واجب است یا نه و سر و جوبش چیست. می‌گوییم آیا کسی حق دارد جلوی این را بگیرد و نگذارد خودکشی کند یا نه؟ اگر می‌خواهد خودش را به دریا پرت کند نگذاریم و اگر کسی جلوی او را گرفت شما مجازاتش می‌کنید و می‌گویید شما چه

جلویش را گرفت؟ یعنی یک وقت کسی می‌آید دست کس دیگری را می‌گیرد و نمی‌گذارد کار کند؛ می‌گوید مزاحم آزادی‌اش شدی، یا آن را در بند می‌کند و نمی‌گذارد آزادانه کار کند، این مزاحم آزادی دیگران شده، ولی ممکن است کسی هوای یک جایی را آلوده و مسموم کند؛ امروز این قوانین را در بسیاری از کشورهای پیش‌رفته وضع کردند که استعمال دخانیات در زیر سقف‌ها ممنوع است، خوب این مزاحم آزادی دیگران است. دلش می‌خواهد زیر سقف سیگار بکشد، می‌گویند: نه، تو اگر می‌خواهی سیگار بکشی، باید در هوای آزاد بکشی، چرا؟ چون مزاحم آزادی دیگران هستی، می‌گوید من چه کار به دیگران دارم؟ آن‌ها جلوی دهانشان را بگیرند یا بروند بیرون، می‌گویند نه این هم مزاحمت است؛ یعنی مع‌الواسطه شما هوا را آلوده می‌کنی. آن‌ها را ناراحت می‌کنی. مریض می‌شوند. حالا شاید او خودش هم سیگاری باشد، خودش هم خوشش بیاید، ولی قانوناً شما حق ندارید این کار را بکنید. خوب حالا این قانون در دنیا قابل

قبول است یا نه، این خلاف آزادی است؟ در بعضی از کشورها تبلیغ دخانیات ممنوع است. چرا؟ می‌گویند این تبلیغ که می‌کنید کسانی تشویق می‌شوند و سیگاری می‌شوند، مریض می‌شوند. این موجب ناراحتی آن‌ها می‌شود. آزادی دیگران را سلب می‌کنی. پس این قانون باید وجود داشته باشد که این گونه تبلیغات نباید باشد. می‌گویند چرا نباید آزاد باشد؟ این که مستقیماً ضرری به کسی نزده؟ می‌گویند چون غیر مستقیم منجر به ضرر می‌شود.

بسیار خوب پس این را هم باید در نظر گرفت. این که می‌گوییم در مزاحم آزادی دیگران شدن، مزاحمت مستقیم تنها ملاک نیست؛ مع‌الواسطه هم اگر باشد، آن هم باید جنویش گرفته شود، خوب اگر رفتارهایی در جامعه موجب این شد که مع‌الواسطه افرادی را به امراضی، به رفتاری‌هایی، به مشکلاتی، به هرج‌هایی مبتلا کند، امروز دیگر همه می‌دانند که با این رسانه‌های کذایی چه بلایی بر سر جوان‌ها و نوجوان‌ها می‌آورند؛ این مسائل سکسی را عرض می‌کنم. در

قرنطینه شوند و نباید با این‌ها معاشرت شود، ولی هیچ کس نمی‌گوید این خلاف آزادی است. و جوابش این است که دولت موظف است سلامتی مردمش را تأمین کند. خوب اگر این‌طور هست، آیا نباید جلوی آن ضررهایی را که هم به جسم انسان‌ها و هم به روحشان ضربه می‌زند و به عقل و انسانیتشان ضرر می‌زند، به صرف این که خلاف آزادی است گرفت؟

در خیابان گاهی، زنان آرایش کرده و به صورتی که موجب تحریک جوان‌هایی می‌شود مخصوصاً آن‌هایی که امکان ازدواج برایشان میسر نیست، ظاهر می‌شوند. آیا این جز این که موجب ضرر برای جامعه می‌شود و بزرگ‌ترین سرمایه‌های جامعه که جوانان هستند را از ما می‌گیرد؛ مریض می‌شوند و قدرت کار و فکرشان و قدرت تعلیم و تربیتشان گرفته می‌شود، نتیجه دیگری دارد؟ اگر قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۱ این بر همین اصل است که موجب ضرر برای دیگران می‌شود.

آن کسانی که این اقدامات را کردند، خدا هدایتشان کند و اگر قابل

سایه این آزادی و تبلیغات سکسی فیلم‌ها، نمایش نامه‌ها، سینماها و چیزهای دیگر، درست است که مستقیماً نمی‌آیند برنند، بکشند و متعرض آزادی کسی بشوند ولی این جوان را از آرامش روحی، فعال بودن و این که بتواند درسش را درست بخواند، کارش را درست انجام دهد، می‌اندازد. این دیگر آرامش نخواهد داشت. آیا این‌ها حساب نیست؟ این‌ها اخلال به آزادی دیگران نیست؟ این‌ها ضرر زدن به جامعه نیست؟

اگر کسی به یک مرض مسری مبتلا باشد، شما می‌گویید دست دادن با او و هم نفس شدن با او موجب شیوع مرض خطرناک می‌شود. شما این‌ها را منع می‌کنید و اگر بتوانید با قانون جلوی او را می‌گیرید. آیا این مخالف آزادی است؟ مخالف حق انسان‌هاست یا خدمت به انسان‌هاست؟ اگر کسانی شناخته شده باشند که حامل ویروس ایدز هستند و نزدیکی و مقاربت با این‌ها باعث مبتلا شدن و مرگ انسان‌های دیگر می‌شود، چه می‌کنید؟ قطعاً اگر چنین کسانی شناخته بشوند شما می‌گویید باید

هدایت نیستند خدا ریشه آن‌ها را بکند.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

○ فلسفه محدود ساختن آزادی

توسط دین چیست؟ چرا دین قائل به محدودیت آزادی است؟

● همان گونه که اشاره کردم، این بحث یک بحث کلیدی است. با همین مقدمه‌ای که عرض کردم آقایان با فراست خودشان می‌توانند به این سؤال جواب بدهند. دین بخش‌های مختلفی دارد، یک سلسله مسائلی هست که یک فرد در زندگی شخصی خودش در رخت خواب هم که خوابیده باید رعایت کند و لو هیچ‌کس هیچ اطلاعی پیدا نمی‌کند، حتی در دلش هم باید رعایت کند. دین می‌گوید در دلت هم نسبت به دیگران سوء ظن نداشته باش. یک مسأله شخصی است و هیچ ظهوری هم ندارد، اما دین در آن جاها هم دخالت می‌کند. این‌ها محل بحث نیست، کلام در این چیزهایی است که دولت اسلامی بخواهد آن‌ها را تأمین کند یا برخوردار کند.

البته با آن بینش عمیقی که اولیای دین داشتند، واسطه‌ها را هم در نظر گرفته است؛ مثلاً اگر کسی وسط

خیابان شرب خمر کند، این یک کار اجتماعی حساب نمی‌شود و در عرف عموم مردم می‌گویند خودش یک غلطی کرده است، ولی دین می‌بیند که اگر این کار در مقابل مردم تکرار شود کم‌کم قبحش از بین می‌رود. کسانی هم هوس می‌کنند و می‌گویند: حالا ما هم یک بار انجام دهیم ببینیم چه طور می‌شود. یک بار که انجام دادند اگر یک لذت آنی داشت، گاهی هوس می‌کنند یک بار دیگر هم تکرار کنند و کم‌کم معتاد می‌شوند. چون دین می‌بیند این تظاهر و تجاهر به فسق، چه آثار سوئی برای جامعه دارد، این را از نظر اجتماعی ممنوع کرده و مجازات هم برایش تعیین می‌کند. این را یک جرم کیفری به حساب آورده و می‌گوید کسی که یک چنین فسقی را مرتکب شد، ولو شاکي خصوصی هم نداشته باشد، باید مجازاتش کرد.

دین می‌گوید این مسأله اجتماعی است. وقتی در حضور دیگران انجام می‌گیرد از آن اطلاع پیدا می‌کنند و این بر دیگران تأثیر می‌گذارد. برای این که این اثر نگذارد و کم‌کم به دیگران سرایت نکند، باید آب را از سرچشمه

بست، نباید این طور شود.

یا فرض کنید در مورد تماس مرد و زن بیگانه در زندگی غربی شایع و گاهی حتی به عنوان یک ادب هم هست که مثلاً اگر یک خانم در مجلسی سخنرانی کرد و یا کار هنری زیبایی نشان داد، حق این خانم هست که افراد برجسته به عنوان احترام او را ببوسند.

اما اسلام می گوید اگر دست دادن شروع بشود، کار به جاهای دیگر می رسد. از همین جا باید جلوی او را گرفت. تماس بدنی مرد با زن نامحرم ممنوع، تا آن همه مفاسد بر آن مترتب نشود. به چه دلیل می گوید به جامعه ضرر می زند؟ به همان دلیلی که شما می گوئید، منتها شما ضرر را در این می بینید که در گوش یک کسی بزنند یا مثلاً به او توهین کنند یا تجاوز به عنف بکنند، اما اسلام می بیند این رفتار ولو به عنوان احترام هم باشد برای جامعه ضررهایی دارد. سلامتی فکری، روانی، فرهنگی جامعه را به خطر می اندازد. به همین دلیل از اول می گوید تماس هم ممنوع، اصلاً دست هم ندهید.

مصادیق دیگر، امر به معروف و

نهی از منکر است که امروز در نوشته های دگراندیشان، لیبرال ها، آزاداندیشان صریحاً می نویسند که مهم ترین تضاد دین با آزادی، امر به معروف و نهی از منکر است. دین این امر به معروف و نهی از منکر را یکی از واجبات می داند، در صورتی که از نظر تفکر غربی و از نظر تفکر لیبرالی این یک فضولی در کار دیگران و جلوگیری از کار آنان و تضییع حق دیگران است.

پس جواب این که چرا دین در همه مسائل اجتماعی دخالت می کند این است که فساد به جامعه سرایت نکند و جلو فساد گرفته شود.

○ آن کسانی که مسأله آزادی را مطرح کردند شاید منظورشان آن بخش از آزادی باشد که مخالف دین نباشد، مثل آزادی انتخاب، آزادی گفت و گو و آزادی عقیده که با توجه به این، می توان تا حدودی آزادی بیان و اندیشه را هم پذیرفت.

● ما یک بحث کبروی داریم و یک بحث صغروی. در این جا یک بحث این است که آن چه با دین منافات ندارد ممنوع نیست. من گمان نمی کنم

کسی بحثی ندارد که اگر چیزی را دین حلال کرده، هیچ کسی حق ندارد آن را تحریم کند مگر این که باز برگردد به عنوان ثانوی و دینی یعنی حکم ثانوی دینی باشد. بنابراین در این کبری جای بحثی نیست و این که آیا دین چنین چیزهایی را اجازه داده یا نداده است؟ و تا چه اندازه اجازه داده است؟ بحث‌های صغروی است که باید بنشینیم و بحث کنیم.

ما اگر براساس مبانی اسلامی این را پذیرفتیم که منابع اسلامی کتاب و سنت است و آن چه کتاب و سنت گفت باید بپذیریم نه این که بگوییم آن چه را هم که قرآن گفت قابل نقد است و باید به تجربه بگذاریم؛ ببینیم عمل کردن به آن از نظر تجربه در جامعه مفید است یا مفید نیست. کسانی هستند که این حرف‌ها را می‌زنند. می‌گویند: قرآن را هم باید نقد کرد، راه تشخیص صحت و سقم آن هم تجربه است. شما یک قانون قرآن را باید تجربه کنید ببینید نتیجه می‌دهد و عکسش را هم یک مدتی تجربه کنید ببینید کدامش بهتر است! این‌ها را روشن‌فکران دینی

هیچ دین‌شناسی در این تردید داشته باشد. اگر یک کسی می‌گوید فلان کار ممنوع است، به خاطر این است که دین منع کرده است و الا به عنوان دین و به عنوان نظام اسلامی یا به عنوان روحانیتی که حامی دین است بی‌جهت به کسی نمی‌گویند این کار را نکن. با این که دین اجازه داده است چه حقی دارد؟! همان طور که بدعت‌گذاری در

دین حرام است، یعنی حلال کردن حرام‌ها گناه است، همان گونه تحریم حلال‌ها هم گناه است. هیچ انسان مسلمانی حق ندارد به عنوان دین بگوید چیزی را که دین حلال کرده نکنید. این عیناً مثل استحلال محرمات است و خداوند در مورد آن خطاب به پیامبر ﷺ فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ؟﴾^۲ «ای پیامبر، چرا آنچه خدا برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟» همان طور که خدا دوست دارد احکام الزامی‌اش در جامعه اجرا شود، دوست دارد مردم از احکامی هم که رخصت داده شده‌اند برای انجام آن استفاده کنند. بنابراین در کبری هیچ

می‌گویند، خوب اگر این جور باشد راه بحث چیز دیگری است، اما اگر قبول دارند که راه شناخت احکام دین قرآن و سنت است، همان روشی که ما در فقه داریم باید اجرا شود. باید ببینیم در چه مواردی دین تجویز کرده است و چه کار نباید کرد.

احیاناً ممکن است مواردی اختلافی باشد. ما در فقه هم یک سری اختلاف نظرهایی داریم، ممکن است این‌ها هم یک اختلاف نظرهایی باشد. صاحب‌نظران و مسجتهدینی که به تصدیق اهل فن اجتهاد دارند و روش فقه و فقاہت را رعایت می‌کنند می‌توانند فتوا هم بدهند و مقلدینشان هم به فتوایشان عمل کنند.

کلام در این است که اگر چیزهایی را دین منع کرد و از امور قطعی بود، آیا می‌توان مخالفت کرد یا آن را مخالف آزادی شمرد؟ در دین قطعیت‌ای است که این چیزها حرام است و نباید اجرا شود، نص قرآن است و احادیث قطعی داریم. صرف این که گفته باشد در اعلامیه حقوق بشر آمده یا این‌ها جزء حقوق انسان‌هاست این جواب‌گو

نیست. همان اشکالات هست که چرا بیش‌تر نیست و چرا کم‌تر نیست؛ آیا در مقابل خدا هم می‌شود تخطئه کرده و بگوییم: خدا بی‌جهت گفته (العیاذ باللہ) و عقل ما بیش‌تر از خدا می‌فهمد؟ اگر بحث‌هایی هست سر این چیزهاست و الا در مواردی که خدا اجازه داده جای بحث نیست، ما هم با این اصل موافقیم.

○ آیا ولایت مطلقه فقیه با آزادی

مشروع مردم قابل جمع است؟

● معنای ولایت مطلقه فقیه این است که در مواردی که عناوین ثانویه شرعی امری را اقتضا می‌کند ولی عموم مردم توجه ندارند و حتی ممکن است فقها هم توجه نداشته باشند، ولی فقیه حکم ولایتی صادر می‌کند.

عناوین ثانویه یک چیزی است که یک خبرویت خاصی در مسائل اجتماعی می‌طلبد. ولی فقیه به عنوان کسی که هم دین‌شناس‌تر از دیگران است و هم تقوایش بیش‌تر است و هم مصالح جامعه اسلامی را بهتر از دیگران درک می‌کند، در چنین مواردی حکم ثانویه الهی را کشف می‌کند و

چون دیگران نمی‌توانند حکم دهند، حکم ولایتی صادر می‌کند.

اگر حکم می‌دهد که باید این کار بشود، یعنی خدا این کار را می‌خواهد نه این که من هوس دارم. اگر ولی فقیهی بداند که چیزی قطعاً خلاف خواست خداست و حکم کند، با همان حکم کردن از ولایت ساقط می‌شود؛ زیرا این بزرگ‌ترین گناهان کبیره

است؛ پس ولایت مطلقه هوس نیست. ولی فقیه در چنین مواردی حکم قانون‌گذار را دارد. در این موارد خاص، شبیه حقوقی است که در هر نظامی برای یک شخصیتی قائل شدند.

شما می‌بینید حتی در نظام آمریکا با این که امری را کنگره و مجلس نمایندگان تصویب می‌کند، ولی برای رییس جمهور حق و توقائل شده‌اند. او حق دارد در یک مدتی یک قانون را و تو کند

و عمل نکند. در نظام ما هم به مقام معظم رهبری یک حقی داده شده است که در موارد بسیار استثنایی که قانون کارآیی ندارد و مسائل لازم‌الاستیفایی است که نمی‌شود آن‌ها را از مسیر عادی استیفا کرد، آن جا حکم ولایتی

صادر کند تا آن مصلحت لازم‌الاستیفا رعایت شود.

این خود، یک قانون است؛ حقی است که قانون‌گذار برای یک کسی در یک مواردی قائل شده است. حقی را که سایر منابع قانون‌گذاری دارند او باید داشته باشد و هر اشکالی به این وارد است به سایر قانون‌گذاران هم وارد است.

می‌گویند که شما چه حقی دارید چنین قانونی را وضع کنید که کسی بتواند چنین حکم ولایتی صادر کند؟ می‌گوییم که اگر قانون‌گذار حق دارد به خاطر مصالح خاصی قوانینی را وضع کند، مقرراتی را وضع کند، مالیات تعیین کند، کم یا زیاد کند، خوب این هم یک منبع قانون‌گذاری است. هر اشکالی شما به این کنید به هر مرجع قانون‌گذاری دیگر وارد است.

اما این که چرا چنین شخصی باید باشد، جوابش این است که در همه دنیا نظیر دارد. شخصیت‌هایی هستند که یک حقوق خاصی دارند حالا یا به عنوان رییس جمهور یا به عنوان پست دیگری مثل نخست وزیر یا آن جایی

گرفتن داریم و آن این است که مسلمان‌ها در جنگ با کفار حربی پیروز بشوند و در شرایط خاصی از دشمن اسیر بگیرند. از نظر منطقی، صرف نظر از ادله‌ی تعبدی، وقتی با این اسیران مواجه شدند چند جور می‌شود با آن‌ها رفتار کرد:

الف) رها می‌شوند؛ در این صورت این‌ها برمی‌گردند تا همان توطئه‌ای را که قبلاً کرده بودند دوباره تکرار کنند، دوباره تجهیز قو کنند و خودشان را آماده کرده و یک جنگ دیگری راه بیندازند. خوب این کار عاقلانه‌ای نیست که دشمن مغلوب شده را رها کنید تا برود و جنگ دیگری راه بیندازد.

ب) این‌ها که در جنگ اسیر شده‌اند را بکشند و بگویند چه طور تا یک ساعت پیش؛ قبل از این که اعلام پیروزی ما شود و دشمن تسلیم شود، حق داشتیم این‌ها را بکشیم، حالا هم که تسلیم شده‌اند همان طور که یک ساعت پیش ما حق کشتن را داشتیم، حالا هم بکشیم. اگر راه صحیح‌تری وجود نداشته باشد که هم جلو خطر

که حکومت‌های سلطنتی هست برای سلطان - هنوز در بعضی از کشورهای دنیا نظام‌های سلطنتی زیادی داریم از همان کشورهای آزادی خواه و لیبرال که برای سلطان یک اختصاصاتی قائلند - این اشکال نمی‌شود که لازمه ولایت فقیه تفویض حقوق دیگران است! «ولی فقیه» هم یک منبع قانونگذار است که در موارد بسیار استثنایی از اختیارات خود استفاده می‌کند و الا غالباً قوانین از همان مسیر عادی‌اش مانند مجلس شورای اسلامی و سایر شوراهای اعمال می‌شود. خود آن‌ها هم عملاً و به معنای واقعی از مشاورین هستند، بازوهای مشورتی هستند که قانونی را فراهم می‌کنند. البته اعتبار قوانین به عقیده ما به همان امضای رهبر است ولو با سکوت ایشان باشد. بنابراین ما هیچ اشکال خاصی بر نظام ولایت فقیه نمی‌بینیم.

○ با توجه به مفهوم آزادی، با چه معیار منطقی و عقلی برده‌داری در اسلام به طور قطع حرام و ممنوع نگردیده است؟

● در اسلام یک مورد برای برده

مسلمان شدنشان آزاد می شدند و گاهی اگر چه مسلمان یا آزاد هم نمی شدند بعد به مسائل دیگری از قبیل استیلای مکاتبه و راه‌های دیگری آزاد می شدند و اگر از هیچ کدام از این راه‌ها آزاد نشدند کفاراتی تعیین شده است و مادامی که برده در دنیا وجود دارد کفارات بسیاری از گناهان، آزاد کردن برده است و نه تنها آزاد می شوند بلکه بسیاری از این‌ها دارای موقعیت‌های مهمی در کشورهای اسلامی شده‌اند.

می‌دانید مادر چند تا از امامان ما از همین کنیزها هستند؟ امام او را خریدند و یا به مناسبتی به ایشان واگذار شده است و بعد صاحب فرزند شدند. فرزند این کنیز امام معصوم و رهبر جامعه شده است. چه موقعیتی برای یک کنیز، برای یک اسیر، برای یک برده در یک جامعه‌ای بالاتر از این می‌شود فرض کرد؟!

پس این راهی که اسلام برای برده‌گیری تجویز کرده تنها همین راه است و این بزرگ‌ترین خدمت به کفاری است که در جنگ شکست خوردند. حتی اگر رهایشان می‌کردند

دشمن گرفته شود و هم امکان این که این‌ها افراد صالح و بی‌ضرری بشوند باشد لاف‌ها این اولویت دارد که از هر دو گزینه بگذریم یعنی نه آزاد شوند که بتوانند هر ضرری می‌خواهند به جامعه اسلامی بزنند و نه کشته شوند تا به کلی از زندگی محروم شوند و فرصت انتخاب دیگر نداشته باشند. خوب ممکن است بسیاری از آن‌ها پشیمان شده باشند و برگردند و افراد صالحی شوند. اسلام راه سوم را انتخاب کرده است که در مورد «ج» بیان می‌شود.

ج) در شرایط خاص، اسیرهایی را که گرفتید در جامعه اسلامی بین مسلمان‌ها پخش کنید تا آن‌ها را تربیت کنند، و این عملاً دیده شده است. اسیرانی که به کشورهای اسلامی می‌آوردند بسیار کم اتفاق می‌افتاد که مسلمان نشوند. کم‌کم تحت تربیت اسلامی، معارف اسلامی را فرا می‌گرفتند و با دیدن اخلاق اسلامی، مهربانی و رأفت‌های مسلمانان، کم‌کم این‌ها مسلمان شده و جزء افراد خدمت‌گذار می‌شدند. گاهی با همان

مطرح است و یک بحث صغروی. بحث کبروی این است که اگر کسانی از فضای رحمتی که در جامعه اسلامی وجود دارد سوء استفاده کنند و به اغوای دیگران و اقدام علیه نظام اسلامی پرداخته و سعی کنند دیگران را بی دین کنند و نظام اسلامی را از بین ببرند، عمل آن‌ها قابل پذیرفتن نیست، نه هیچ پیغمبر و نه هیچ امامی این را تحمل نکرده و عاقلانه هم نیست.

اگر خدا، پیغمبر و امام فرستاده، برای هدایت انسان‌ها است و اگر نظام اسلامی برقرار می‌شود برای این است که ارزش‌های اسلامی رواج پیدا کند و مردم به خدا نزدیک شوند و طبعاً باید از عوامل گمراه‌کننده جلوگیری کرد.

همان‌طور که جلو امراض مسری گرفته می‌شود باید جلوی چیزهایی را که موجب فساد عقیده و عذاب ابدی برای انسان‌ها می‌شود گرفت.

این کسب‌رای کلی است اما در مواردی دیده شده است که در جامعه اسلامی کسانی ابراز کفر یا اظهار عقاید فاسد یا حتی مخالفت با ولی امر مسلمین می‌کردند و به این‌ها کمابیش

یا آزادشان می‌گذاشتند که به کفر خودشان باقی بمانند، به آن‌ها خدمت نکرده بودند. چون این‌ها می‌آیند هدایت می‌شوند و هم زندگی دنیایی آن‌ها تأمین می‌شود و هم آخرتشان. در همین دنیا ممکن است به مقام‌های عالی برسند. پس این بهترین خدمتی است که اسلام در این شرایط ممکن است برای یک لشکر شکست خورده انجام دهد.

اما سایر ابزارهای بردگی که مربوط به نژاد و قومیت‌ها و این حرف‌هاست به طور کلی در اسلام ممنوع است. آن‌چه که قبلاً واقع شده بوده با تدبیرهایی که اسلام اندیشیده است به کلی آن‌ها را از بین برده و دیگر نمونه‌اش هم در دنیا یافت نمی‌شود، مگر در امریکا یافت شود!

○ تا وقتی که خوارج دست به شمشیر نبرده بودند، حضرت امیر به آن‌ها آزادی بیان و عقیده داده بود؛ پس چرا در جامعه ما با این‌که بعضی شمشیر به دست نیستند، نمی‌توانند آزادی بیان و عقیده داشته باشند؟

● باز این جا یک بحث کبروی

اسلامی ممنوع نیست، مشروط به این که شرایطی باشد که کسانی باشند و بتوانند پاسخ آن‌ها را بدهند و مطلب به نحوی مطرح شود که شنوندگان دچار اشتباه نشوند.

اگر او در مسجد می‌آید یک حرفی می‌زند، در کنارش هم یک نفر هست که توانایی پاسخ گفتن به او را دارد. شما این فرمایش مقام معظم رهبری را به دانشجویان و به دیگران بارها شنیدید که فرمودند: شما شرایط نشر معارف اسلامی و پاسخ‌گویی به شبهات را فراهم کنید، دیگران هم بیایند و حرفشان را بزنند. اما اگر آزادی به معنای بستن سنگ و رها کردن سنگ باشد، چنین آزادی خلاف عقل و خلاف اهداف اسلام است و نه امیرالمؤمنین علیه السلام و نه هیچ کس دیگر آن را تجویز نمی‌کند.

امروز به آن کسانی که هم صلاحیت شرعی و هم صلاحیت قانونی برای بیان حقایق اسلامی دارند مجال داده نمی‌شود که پاسخ‌گوی این شبهات باشند. اخیراً شنیده‌ام ورود روحانی را در مدارس ممنوع کردند،

آزادی‌هایی داده شده است؛ این‌ها موارد خاصی بوده و دلیل خاص داشته است و یا کسانی بودند که حجت برایشان تمام نشده و بر اثر ابهام‌هایی که داشتند حرف‌هایی می‌زدند ولی سوء نیتی نداشتند. به عنوان این که ما این شبهه‌ها را داریم حرفشان را می‌زدند و دیگران هم در مقام بحث و جدل با آن‌ها برمی‌آمدند و جواب شبهه آن‌ها را می‌دادند. به هر حال این موارد جنبه‌ای داشته‌اند که برای فرهنگ و دین جامعه ضرری نداشتند. اگر مطرح می‌کردند، انگیزه براندازی نظام و گمراه کردن مردم را نداشتند. در چنین مواردی اسلام تجویز کرده بود که حرفشان را بزنند و در مقابلش هم بزرگانی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس و سایر ائمه اطهار علیهم السلام و نیز افرادی مثل هشام بن حکم، هشام بن سالم و زراره و دیگران، اصحاب تربیت شده‌ای بودند که جواب و پاسخ شبهه‌هایشان را می‌دادند.

پس سؤال طرح کردن و ابراز یک عقیده‌ای به عنوان این که می‌خواهد حقیقت را کشف کند در هیچ نظام

ملت میلیاردها به روزنامه‌های منحرف آن چنانی داده می‌شود اما پول کاغذ را که طبق قانون به هر نشریه باید داده شود به یک روزنامه دینی نمی‌دهند. برای آن‌ها تا درخواست می‌شود فوراً امتیاز صادر می‌شود، اما یک روحانی، یک استاد حوزه شش ماه باید کتابش بماند، آن قدر این طرف و آن طرف بزند و در روزنامه‌های دیگر فریاد بزند که آیا اجازه بدهند کتابش منتشر بشود یا نه، این آزادی است؟!

اگر آزادی به معنای این باشد که کسانی مشکلاتشان را مطرح کنند تا پاسخ بشنوند، بزرگ‌ترین آزادی را اسلام داده است که در هیچ مکتبی به این میزان آزادی وجود ندارد.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿تَوَازَنَ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَاِجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغَهُ مَا مَنَّهُ﴾^۳ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، پس او را به پناهگاهش برسان.»

طرف در صف کفار است، می‌گوید من سؤال دارم، مشکل دارم، می‌خواهم سؤال کنم. سؤالش را مطرح

روحانی حق ندارد برود در مدرسه نماز جماعتی بخواند، مسأله‌ای بگوید، اما کسانی که در کنفرانس برلین شرکت کرده‌اند چرا آن‌ها آزادند؟! اگر آزادی است چه طور برای یک طرف است، اگر بیان عقاید در دانشگاه‌ها آزاد است چه طور فقط برای یک دفتر آزاد است؟ چه طور همه بودجه‌هایی که برای فعالیت‌های فرهنگی در جامعه داده می‌شود در حلقوم یک گروه ریخته می‌شود؟ به فرمایش مقام معظم رهبری دانشگاه‌ها می‌شود باشگاه بعضی از احزاب، آیا این آزادی است؟ به بعضی از گروه‌ها اجازه داده شده است که در بعضی از دانشگاه‌ها نوار ویدئویی مبتذل تکثیر کنند و روی آن هم مهر آن گروه را می‌زنند و به عنوان یک کار مجاز که متعلق به این گروه است، در بازار به فروش می‌رسد. اما برای یک گروه مسلمانی که می‌خواهد کاری انجام دهد، هزار جور اشکال تراشی می‌کنند، اجازه نمی‌دهند حرف بزنند، اجازه نمی‌دهند کسی را برای سخنرانی دعوت کنند، امکانات برایشان فراهم نمی‌کنند. از پول این

فراهم شد که بیاید حرفش را بزند و طرف مقابل هم باشد که جوابش را بدهد، حالا آن جواب را ممکن است بپذیرد و ممکن است نپذیرد. آن جا هم که فرمود: «ثُمَّ ابْلغْهُ مَا مَنَهُ» نگفت: اگر مسلمان شد؛ ممکن است حرف شما را قبول نکند و به کفرش هم بماند؛ اما سؤال کرد و جوابش را دادید، او را به جای امن بفرستید تا کسی متعرضش نشود.

برای پاسخ دادن به سؤال هیچ مرزی وجود ندارد، اما عقل و شرف انسانی و اهداف اسلامی اجازه نمی دهد که کسانی از اموال مسلمین و فضای اسلامی سوء استفاده کنند و مردم را بی دین کنند یا علیه نظام توطئه کنند. کسانی که چنین خواب‌هایی می بینند خواب‌های پریشانی است و انشاء الله هیچ وقت این خواب‌ها تعبیر نخواهد شد.

بی‌نوشت‌ها:

۱. احزاب / ۳۳.

۲. تحریم / ۱.

۳. توبه / ۶.

می کند، حرفش را می زند، جوابش را بدهیم یا نه؟ اسلام می فرماید این شخص را رهایش نکنید که مسلمان‌ها از روی تعصب به او تعرضی نکنند، بلکه او را به پناهگاهش برسانید (ابلاغه مأمنه). این آزادی اسلامی است اما باید جایی باشد که وقتی حرفش را زد، کسی بیاید جوابش را بدهد نه این که زمینه برای اغوای دیگران باز باشد؛ اما برای کسانی که می خواهند پاسخ بگویند امکانات فراهم نشود، نه اجازه چاپ کتابشان را بدهند و نه بگذارند حضور پیدا کنند و بحث بکنند. اسمش هم آزادی باشد. اسلام از این چیزها جلوگیری می کند.

به عبارت دیگر اسلام می گوید در یک صحنه کشتی باید دو نفری که هم وزن هستند آزادانه کشتی بگیرند، اما اگر شما خواستید بگویید که یک نوجوان ۱۲ ساله با یک مرد ۴۰ ساله - با تمرینات چند ساله - بیاید کشتی بگیرد، هیچ وقت اسلام اجازه نمی دهد. هیچ جای دنیا اجازه نمی دهند. اگر این شرایط متساوی